

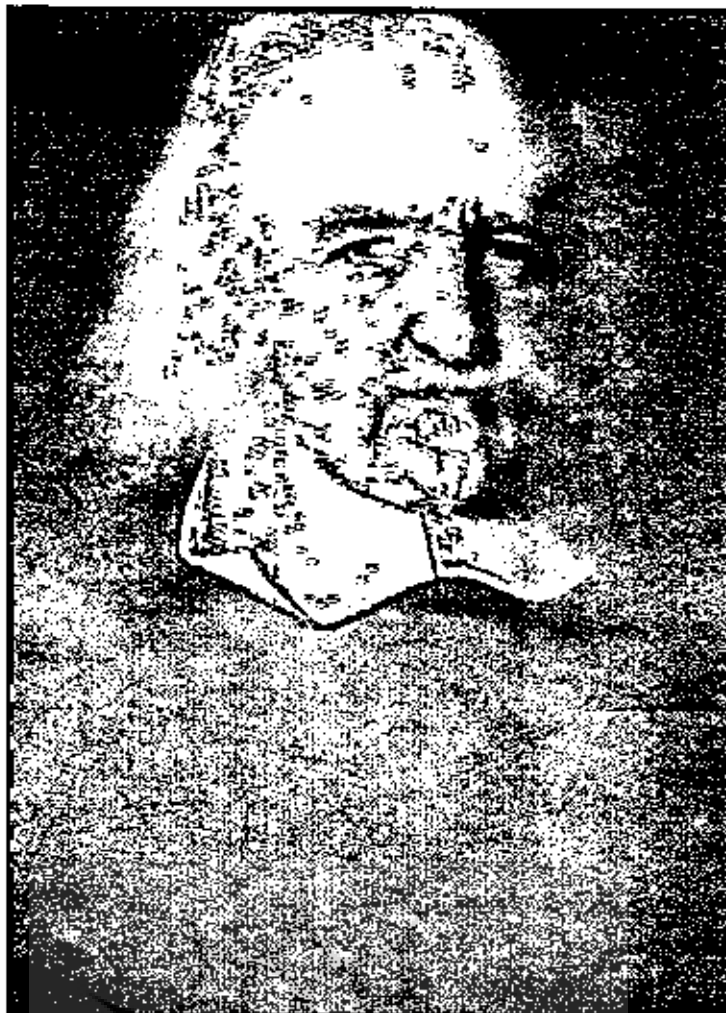
حوادث تاریخ در جوامع گوناگون آثار و نتایج متفاوتی را در بردارد. چنانچه افلاطون را به یافتن جامعه‌ای برای عالم واقع برانگیخت و ارسطو را مدافع اعتدال کرد و ماکیاولی را در اندیشه ناسیونالیسم لیاخت ولی درمی که هابز از آشوب‌های زمانه خود گرفت این بود که رستگاری جامعه سیاسی وی در پرهیز از آزادی و پذیرش حکومت مطلق خواهد بود. به نظر وی هدف از تشکیل جامعه سیاسی نه برای تضمین سعادت فردی و نه برای پرورش فضایل اخلاقی بلکه صرفاً ایجاد امنیت برای اهل جامعه است.

در قرن ۱۷، انگلستان شاهد تفرقه‌های سیاسی و کشاکش‌های مدنی بود. این قرن شاهد از میان رفتن دست‌بندی‌های مدنی و مذهبی جامعه انگلیس و در اندان طبقه متوسط سوداگر با طبقه اشراف است. در راس تمام این اختلافات طبقاتی، مسلکی و مذهبی، اختلاف عمیقی بود که در مورد برداشت از نظام سیاسی مناسب برای جامعه وجود داشت. این تفرقه‌های عمیق در جامعه انگلیس دوره سیاسی اشفتهای را به دنبال آورد. بحران نظام سیاسی انگلیس افراد اندیشمندی را در آن کشور برانگیخت تا درباره مشکلاتی که جامعه را به خطر انداخته بود تصمق کنند. یکی از این متفکران توماس هابز است. وی متولد سال ۱۵۸۸ - سالی که نبرد معروف به (آرماد) میان انگلستان و اسپانیا برقرار بود - در شهر (وست پورت) انگلستان است. وی تحصیلات خود را در آکسفورد تاخذ گواهی نامه دانشگامی ادامه داد. یکی از وقایع تاثیر گذار در زمان هابز ترویج افکار بیکن و تعالیم وی در آن دوران است. تاثیر بیکن بر روی دانشمندان انگلیسی از این لحاظ بود که: «وی به آنها آموخت که غرض علم باید خدمت به جامعه باشد و استفاده از مباحث نظری محض، سودی به جامعه نمی‌رساند.» پیشرفت علم در سایه همکاری و همسازی دانشمندان، بهتر حاصل می‌شود.

۳ - استقرار روش درست تحقیق علمی است. چنی پژوهنده حقایق باید کار خود را از آزمایش آغاز کند و سپس از آن نایجی بگیرد و آنگاه درستی نتایج خود را با تجربه دوباره بسنجد.

این دروس، هابز را بسیار نکته بین و متعهد نسبت به مسائل سیاسی بار آورده بود. وی با مشاهده روزگار پرتلاطم و آشفته خود بیان می‌دارد که: «هر کس به جهان آن روز نگاه می‌کرد و رفتار مردم - به خصوص در انگلستان را در نظر می‌گرفت آبتجای برای جهان می‌دید که قادر بود تا انواع بی‌عدالتی‌ها و حماقت‌ها را تحمل کند. انسان در می‌یابد که چگونه دورویی و خود فریبی مردم این رذیلت‌ها را به وجود آورده است.»

بنابراین در نظر وی بنیانی‌ترین شکل جامعه سیاسی انگلیس بحران اقتدار بود. وی می‌گوید: «مردم معمولاً فاسدند آنها تا آنچه وظیفه خود غافل‌اند که حتی شاید یک در هزار هم به میزان حقوق یک انسان آگاه نباشند.» وی در سال ۱۶۵۱ کتاب معروف خود را برای رفع این بحران به نام «لوایاتان» (ماده و صورت و قدرت حکومت دینی و مدنی) را نوشته این کتاب را می‌توان شاهکار هابز دانست. بی‌درنگ پس از انتشار



حکومت اوهمام

طیروز و بحران اقتدار

این کتاب تمامی گروه‌های مختلف سیاسی و مذهبی در انگلستان بر ضد او برانگیخته شدند و کلیسای انگلستان او را خائنشناس نامید و کلیسای کاتولیک نیز عقیده او در ضرورت پیروی مقلدات دینی از فرمانروایان دنیوی را برناتاند.

به نظر هابز سقوط نظام سیاسی و بروز برادر کسی‌ها بدترین مصیبت سیاسی بوده به همین جهت راه حلی که وی در کتاب لوایاتان ارائه می‌داد طرح نظام اجتماعی جدیدی بود که این روند خطرناک را از بین می‌برد. در نظر وی تا نظام مقتدری سرکار نباشد عواطف طبیعی مردم به ناچار آنان را به نزاع و یکدیگر می‌کشاند. به همین دلیل باید قدرت حاکمیت مطلق تشکیل و پذیرفته شود تا ما شاهد جامعه سیاسی امن، سالم و استوار و با اقتدار که از شهروندان خود دفاع می‌کند باشیم.

یکی از نکات بسیار مهم در فلسفه سیاسی هابز بیان تفاوتی است که وی میان (حق طبیعی) و (قوانین طبیعی) می‌گذارد. وی بیان می‌دارد که حق طبیعی اختیاری است که هر کس داراست تا قدرتش را آنچنانکه خود می‌خواهد برای حفظ طبیعت خویش یعنی زندگی‌اش به کار برده و در نتیجه بتواند هر امری را که به داوری خود خویش شایسته‌ترین وسیله برای مقصود زندگی یعنی بقا است انجام دهد. حال (قانون طبیعی) عبارتست از اصل یا قاعده‌ای عام که خود جمعی آن را کشف کرده است و به

خرد بوده که سرانجام انسان را به آنجا رهنمون می‌سازد تا در این وضعیت بر هر هوایی که طبیعت به او ارزانی داشته چیره شود. لازمه این کار نیز صرف نظر کردن از حق طبیعی و چشم‌پوشی از صلاحیت‌های شخصی برای حفظ منافع خویش است و انتقال این حق و صلاحیت به یک فرمانروای قدرتمند و حاکم مطلق از طریق بستن پکت قرارداد دولتی است.

از همین جمانیز مفهوم عدالت در فلسفه سیاسی هابز مطرح می‌شود تا زمانی که قرارداد و قانونی در جامعه برای اداره بهتر صادر نشد عدالت بی‌معنایی در بر نخواهد داشت؛ یعنی در جامعه‌ای که بر اساس فردیت و حق طبیعی به وجود آمده است هر کس برای حفظ منافع فردی می‌تواند هر کاری را انجام دهد و دیگر عدالت معنایی ندارد. وی آن زمانی که قراردادی میان افراد یک جامعه منعقد شود برای حفظ صلحت ذات هر فرد و اداره بهتر جامعه قانون مطرح می‌شود. در آنجا است که عدالت به معنای رفتار مطابق با دولت و قوانین آن دولت معنا پیدا می‌کند و نقض آن بی‌عدالتی است که فرد قوانین یا قرارداد را زیر پا نقض می‌کند. همچنین هابز با باور داشت که دولت از زنده‌ترین استعمار مهابری نشان دادن اسارت انسان در جنبه اوهمام کمک می‌گرفت. به نظر وی بیشتر مصیبت‌های سیاسی مردم اروپا در آن دوران دو منشأ داشت: ۱) فلسفه سیاسی ارسطو ۲) کلیسای کاتولیک. زیرا هر دو تسلط عظیمی بر افکار مردم داشتند اما حرف‌هایشان را بر اوهمام فریبنده بیان گنجانده بودند.

فلسفه بوچ مدرسی ارسطویی عمدتاً چیزی جز یک سلسله کلمات غیر مصطلح و عجیب نبوده به همین ترتیب بسیاری از تعالیم سرنوشته‌ساز که کلیسا قدرت خود را بر آنها بنیان گذارده بود اوهمامی بیش نبود. به همین جهت هابز فلسفه ارسطو را مترسکی خطرناک و پاپ را شیخ می‌دانست. هدف هابز این بود که بشریت را از این دو سراب نجات دهد. به نظر وی دستورات و قوانین سیاسی ارسطو مردم را با کلمات تو خالی مواجه می‌کند تا آنها کور کورانه از قوانین کشورشان اطاعت و پیروی کنند و در مورد نظام کلیسایی بیان می‌دارد که پاپ‌ها چیزی جز شیخی نیستند که پس از سرقاط امپراطوری روم بر سر قبر آنها سلطنت می‌کنند.

بنابراین می‌توان هابز را متاثر از شکوفایی بخش‌های طبیعی عصر خویش یا لخص تعالیم فرانسوی بیکن دانست که در ژرف اندیشی‌های خود تلاش می‌کند تا با دقت قوانینی بیان دارد که بر اساس آن انسان‌ها بتوانند در یک نظام سیاسی بی‌منازعه و عادلانه زندگی کنند. همچنین وی غایت تمامی دولت‌ها را چیزی جز برقراری صلح و عدالت نمی‌داند. بنابراین طبق این مدل نظری است که وی کتاب «لوایاتان» و «حاکم مطلق» خود را در آن نظمی که حاوی قدرت و اقتدار و حفظ صلحت ذات است ارائه می‌دهد و تحقق چنین غایت و آرزویی را در سری پروراند.

منابع:

- ۱ - توماس هابز، قدیمه عدالت، مجله دوپبله وله المان، ترجمه بهرام محبی.
- ۲ - بنیاد فلسفه سیاسی در غرب، دکتر حمید عنایت.
- ۳ - فهم نظریه‌های سیاسی، توماس اس. برنتر.
- ۴ - حقوق طبیعی و تاریخ، لئو استراوس، ترجمه پلر بهرام.
- ۵ - خاندانان اندیشه سیاسی، ج ۳.

تاریخ و فرهنگ ایران